

پیرمرد شبیه ما نبود!

میثم رشیدی مهرآبادی

سردبیر
ققسه کتاب

پیرمرد شبیه ما نبود. گروهی بودیم که قرار بود قبل از اذان صبح خودمان را برسانیم به فرودگاه مهرآباد تا کارت پرواز شماره ۹۵۴۷ هواپیمایی ماهان به مقصد یزد را بگیریم. پیرمردا شبیه ما نبود. موهای سفید و بلندش را افشان کرده بود و ترکیب این موها با سبیل کلفت و تاب داده اش چشم نوازی می کرد. بیشتر مسافران پرواز، بالباس های رسمی یا کاپشن های تیره رنگ شان، حال و هوای هماهنگی داشتند. خانم ها هم که همه چادری و یکدست اما پیرمرد شبیه ما نبود. کت و شلوار مشکی با پیراهنی همرنگ موهایش، بدون هیچ روپوشی که او را از سرمای بهمن ماه حفظ کند. حتی کیف دستی و ساک مسافرتی هم توی دست هایش دیده نمی شد. نهایتاً دستش را داخل جیب شلوارش کرده و با گیراندن سیگاری، با سرمای هوا مقابله می کرد. نمی دانم کجای پرواز نشسته بود و فاصله فرودگاه یزد تا روستای رکن آباد را با کدام اتوبوس طی کرد اما حواسم بود بالاخره از یکی بیرسم این بنده خدا کیست و نسبتش با جمعی که برای رونمایی از تقریظ رهبر انقلاب بر کتاب «معبد زیرزمینی» راهی میبد شده، چطور تعریف می شود...

همه سوال هایم را اما «نجم الدین شریعتی» جواب داد. وقتی به سختی توانستم خودم را از میان جمعیت به داخل حسینیه بزرگ رکن آباد برسانم و روی یکی از صندلی های پلاستیکی ردیف سوم جا بگیرم، نوبت تجلیل از مقنی های قدیمی و پای کار رکن آبادی رسیده بود. پیرمرد شبیه ما نبود اما وقتی مجری مراسم، اسم «حمیدرضا حاج محمدولی» را خواند، از روی صندلی بلند شد و خودش را به جایگاه رساند. پیرمرد شبیه ما نبود اما وقتی رفتم تا بیشتر با او آشنا بشوم، گرمای محبت و کلام دلنشینش جذبه کرد. مراسم رونمایی از تقریظ که تمام شد، تا آخر شب که پروازمان به فرودگاه مهرآباد رسید، رهایش نکردم. صورتش زیر دود سیگار محومی شد اما من در حال تصور لحظاتی بودم که به او در جنگ تحمیلی گذشته بود. پیرمرد شبیه ما نبود اما به خاطر عوارض شیمیایی و عارضه قلبی و نگرانی که خانواده اش نگذارند راهی یزد شود، سحرگاهان بی خبر از خانه زده بود بیرون. یکی از آشنایان او را در قاف تلویزیون دیده بود و رنگ زده بود به همسر حاج ولی که: شوهرت را در رکن آباد میباید دیدیم! حالا که از سفر برگشته بودیم، بچه های حاج ولی آمده بودند به فرودگاه. ذوق داشتند برای دیدن پدری که بعد از چندین سال، قدرش دانسته شد. حالا خیلی ها می دانستند وقتی بچه های مقنی یزدی در عملیات فتح المبین دست به حفر تونل زدند، فقط او بود که جرات کرد بالودر، شبانه به منطقه برود و خاک های باقیمانده را تبدیل به خاکریز کند تا دشمن نسبت به تحرکات آن نقطه، حساس نشود. حاج ولی، جمعی واحد ماشین سنگین مهندسی لشکر ۲۱ حمزه بود. لشکر ۲۱ حمزه در سال ۱۳۵۹ از ادغام لشکر یکم مرکز (لشکر گارد) و لشکر دوم مرکز (تیپ گارد) همچنین گردان ۱۴۴ تشکیل شد.

پیرمرد در آن سال ها جوان رعنائی بود که خدمتش را از لشکر گارد شروع کرده بود. بعدها که جنگ شد، تا آخرین عملیات در جبهه ماند و خدمت کرد. او از جمله گنج هایی بود که با تقریظ کتاب معبد زیرزمینی توسط رهبر حکیم انقلاب، از صندوق دوران دفاع مقدس کشف شد. پیرمرد شبیه ما نبود اما رفیق جان ما شد...

بسم...

ققسه کتاب

۲

نقد

یادداشت

گزارش

گفت و گو

ضمیمه کتاب و ادبیات روزنامه جام جم | سه شنبه، ۲۳ بهمن ۱۴۰۳ | شماره ۲۸۸

در بازخوانی شماره اول مجله «کلمه» عنوان شد:

یک تکه پارچه؛ نماد قدرت نرم

لطفاً برای مان از روند جمع آوری روایت ها در مورد پرچم بگویید.

در این مجله، چند نوع محتوا وجود دارد و نکته مهم در این محتواها این است که ما نمی خواستیم یک مجله پژوهشی باشیم، بلکه می خواستیم یک مجله ادبی داشته باشیم.

بنابراین نویسندگان در تولید محتوای این مجله نقشی جدی دارند؛ مثلاً آقای شرفخانلو و خانم غفارحدادی نویسنده هستند و از تجربه زیسته خود درباره پرچم صحبت کرده اند. ولی یک بخش دیگر این روایت ها مربوط به افراد مختلفی از دانشمندان علمی گرفته تا قهرمان پارالمپیک می شود که قصه های خود را درباره پرچم گفته اند و بعد نویسندگانی آمده اند و آن روایت ها را بازآفرینی ادبی کرده اند.

قسمت دیگر هم، تجربه های تاریخی در مورد پرچم است که در آن سرگذشت پرچم توسط نویسندگانی بازآفرینی شده است. قسمت عمده مجله کلمه تجربه شخصی سازی شده و خرده روایت های نویسنده ها در مورد یک کلمه خواهد بود که در این شماره درباره پرچم است.

بخش دیگر آن مصاحبه با افرادی است که لزوماً نویسنده نیستند اما با موضوع و کلمه مورد بحث سر و کار دارند، مثلاً در این شماره مصاحبه ای با شخصی در یک روستا در اصفهان انجام شده که کارخانه پرچم سازی دارد و بعد ویراست و بازآفرینی شده اما همه این نوشته ها به زبان و قصه و روایت است و تحلیل و پژوهش صرف نیست.

در فهرست ضمایر من، او، ما، آنها و تو برای دسته بندی مطالب استفاده شده است، در این باره توضیح دهید.

«من» یعنی روایت های من نویسنده است. «تو»، فراخوان ماست یعنی به افراد می گویم هرکس مطلبی درباره کلمه مورد بحث در هر شماره دارد، برای ما بفرستد و در حقیقت این بخش تعاملی ماست. «او» تجربه یک فرد خاص، «ما» هم تجربه جمعی ما از آن کلمه است و «آنها» هم بخش روایت تاریخی از آن کلمه است.

مخاطبان این مجله چه گروه و کسانی هستند؟

روایت نویس ها، ادبا و مستندنگاران مخاطب ویژه این مجله محسوب می شوند اما به جهت این که مطالب این مجله، روان و دور از پیچیدگی خاصی است. هر که اهل خواندن مطالب ادبی و روایی است در دایره مخاطبان ما قرار می گیرد و محدودیتی در این باره وجود ندارد.



ما نمی خواستیم

یک مجله

پژوهشی باشیم

بلکه می خواستیم

یک مجله

ادبی داشته

باشیم. بنابراین

نویسندگان در

تولید محتوای

این مجله نقشی

جدی دارند؛ مثلاً

آقای شرفخانلو و

خانم غفارحدادی

نویسنده هستند

و از تجربه زیسته

خود درباره پرچم

صحبت کرده اند

اولین شماره مجله کلمه منتشر شد. این مجله در نخستین شماره سراغ روایت ها و قصه هایی از جنس پرچم ایران رفته است. روایت از پرچم ایران، در نگاه اول شاید ساده و عاری از پیچیدگی باشد اما در پی آن اهداف و چیدمانی هدفمند وجود دارد، بنابراین برای آگاهی از چپستی و چرایی این انتخاب و آشنایی بیشتر با کلمه سراغ مسعود ملکی مشهور، جانشین مدیرمسئول رفتیم و درباره کلمه با او گپ زدیم. مشروح این گفت و گو در ادامه می آید.

لطفاً از مجله «کلمه» برای مان بگویید و این که ماهیت کلمه دارای چه ظرفیتی است که می توان برای هر شماره روی یک کلمه مکت و به آن پرداخت؟

مجله کلمه یک دوماهنامه است که ذیل حوزه هنری، تهیه شده است. همان طور که در پیش گفتار مجله نیز اشاره شده، مساله اصلی این است که ما کلمات هویت دینی - انقلابی - سنتی زیادی داریم که نسل جوان کمتر با آن آشنایی دارد و غبار فراموشی و غفلت گرفته و وظیفه ماست که آن کلمه ها را بازبازی، بازسازی، غنی و یادآوری کنیم. با این وصف، دغدغه ما در مجله این است که به کلمات هویتی ضریب دهیم و این رسالت ما در این مجله است.

چرا شما اول موضوع پرچم را انتخاب کردید؟

پرچم جمهوری اسلامی، یکی از مهم ترین نمادهای انقلابی و ملی ماست که هر کسی از سیاست مدار، ورزشکار، کارمند، کارگر و نویسنده گرفته تا دانش آموز و دانشجو و زنان خانه دار، حس متفاوتی به آن دارد. بنابراین زوایای مختلفی درباره کلمه های مختلف وجود دارد که در این شماره، به صورت خاص درباره پرچم صحبت می شود.

پرداختن به این کلمه، آن را غنی می کند، چرا که از زوایای مختلف خاطرات و تجربه های شخصی بازبازی می شود و دیگر پرچم برای شما فقط یک تکه پارچه نیست، نماد یک قدرت نرم است. ما در مجله کلمه، ۴۵ روایت و خرده روایت از پرچم آورده ایم اما معتقدم پرچم ایران هزاران روایت دارد و حتماً بسیاری از مردم تجربه و احساسات شخصی شده خودشان درباره پرچم را دارند که این مساله، در بازبازی هویتی پرچم کمک می کند، از این جهت، محور شماره اول مجله کلمه را پرچم قرار دادیم که مورد توافق و اشتراک همه ایرانیان است. البته شماره اول این مجله، می توانست چیزهای دیگر هم باشد اما موضوع جمهوری اسلامی ایران و انقلاب مساله ای است که این روزها دشمنان قسم خورده آن جدی و عیان علیه آن کار می کنند و با تمرکز روی پرچم بهتر و بیشتر به ابعاد مختلفش پرداخت.

در مورد کلمه بعدی مجله برای مان بگویید.

کلمه بعدی، «شب» است. «شب» یکی دیگر از کلمات مهم هویتی ماست. خداوند در قرآن کریم بارها به شب قسم خورده است.

از جهت دیگر، شب پدیده پیچیده و رمزآلودی است که البته در دوره مدرن کاملاً مصرفی شده است و از هویت عرفانی و الهی تهی شده است؛ به همین دلیل برای کلمه بعد، سراغ شب رفتیم.